

آزادی مدنی

۰۱۰

در قرن هجدهم میلادی در آمریکا، و سپس در فرانسه، کلامی شعار آزادی - طلبان شده بود باین مضمون که «تمام بشر آزاد و متساوی خلق شده اند» .
در ۱۷۷۶ انگلیسهای مقیم آمریکای شمالی استقلال خود را اعلام داشتند و گفتند: ما معتقدیم که همه مردم برابر خلق شده اند. دوازده سال بعد ازان مؤسسين انقلاب فرانسه که انجمن ملی آن مملکت را تشکیل داده بودند اعلامیه‌ای منتشر کردند - عین عبارتی که انجمن ملی فرانسه در ضمن «بیان حقوق بشر» گنجانده است اینست که: مردم آزاد، و از لحاظ حقوق خود متساوی بدنیا می آیند و همواره چنین خواهند بود.

یک نفر فیلسوف فرانسوی، ژول سیمون نام، کتابی بنام آزادی *La Liberté* نوشته است، و ترجمه چند صفحه‌ای ازان تحت عنوان «آزادی فکر» در شماره دهم از سال دوم مجله یادگار بصورت مقاله‌ای منتشر گردید که باین عبارت شروع شده است: «بچه‌جهت ماجویای آزادی سیاسی هستیم؟ باین جهت که ما آزاد آفریده شده‌ایم و چون تنزل از مقامی که خداوند خلقت باداده موجب آزار خاطر ما خواهد بود بهیچ قیمت نمیخواهیم ازان مقام دست برداریم.»

ژول سیمون که این عبارت ترجمه گفتار اوست در دارالفنون سُرین مقام استادی داشت و بعدها داخل سیاست گردید و از سیاستمداران مبرز فرانسه و عضو مجلس سنا شد، و دو سالی هم رئیس الوزرای فرانسه بود در ۱۸۹۶ درگذشت. از جمله وقایع زندگی وی یکی این بود که در ۱۸۵۲ هینکه ناپلیون سوم عنوان امپراطوری بخود گرفت و از همه کس تقاضای سوگند خوردن نمود که نسبت با او مطیع و وفادار باشند او از قسم خوردن ابا نمود و بهین جهت هم از مقام استادی دانشگاه معزول شد. پس می بینید که نه تنها در باب حریت کتاب نوشته است علاقه بیای عقیده خود ایستاده، و از آنها نبوده است که از برای حفظ مقام خود باعمال مخالف مسلک و مرام خود تن می دهند.

مع هذا عبارتی که از قول ژول سیمون نقل شد دو عیب دارد: اولاً میگوید «ما آزاد آفریده شده‌ایم» و آزادی طلبی را نتیجه این مقدمه دانسته است؛ پس اگر کسی ثابت کند که ما آزاد آفریده نشده‌ایم ملزم میشود که بگوید طالب آزادی سیاسی نباید باشیم؛ و چنانکه اهل اطلاع می دانند متجاوز از دو هزار سال است که در باب جبر و اختیار بحث میشود، و بیغمیران و فلاسفه و حکما و علما و متصوفه و عقلا جهان هنوز اتفاق حاصل نکرده اند که آیا انسان مجبور است یا مختار؛ و حتی اینکه علمای معرفه-

النفس و معرفة الحياة و جامعه شناسی متفقند که انسان خصایص و صفاتی ببارت میرد و خصایص و صفات دیگری از محیط و زمان و خانواده و مکان خود کسب می کند که فکر و اراده و رفتار او را در قید میگذارد، و بنابراین آزادی و اختیار تام و تمام وجود ندارد. ثانیاً میگوید «آزادی ماقامی است که خداوند خلقت بماداده است»؛ پس اگر کسی منکر شود که خلقت را خداوندی است ناچار باید منکر آزادی هم بشود و حال آنکه منکرین خدا معمولاً بیش از متدینین بآزادی علاقه مندند، تابعی که میخواهند فکر خود را از قید تعلیمات زمان آزاد سازند و تابع تقالید آباء و اجداد نباشند و نگویند که چون پدران ما چنین گفتند و کردند ما نیز چنین میکنیم و میگوئیم. اما ژول سیمون فرزند انقلاب فرانسه بود و تعلیم گرفته بود که «مردم آزاد، و از لحاظ حقوق خود متساوی بدنایمی آیند».

اینکه تمام بشر متساوی باشند بدیهی البطلان است، و هیچ دموکرات عاقلی امروزه معتقد بچنین چیزی نیست؛ و باین هم که همه بشر آزاد و متساوی بدنیا آمده باشند فقط بعضی از دموکراتها معتقدند. اما آنچه هر دمکراتی بآن ایمان دارد و آن را جزء اصول اساسی مسلک خود می شمارد اینست که: مرد و زن باید آزاد باشند که بهر نوع که می پسندند زندگی کنند، هر چه می خواهند فکر کنند، و آنچه را که فکر می کنند بگویند بدون آنکه دولت بهیچ وجه مزاحم و مانع ایشان بشود. دموکرات میگوید بشر، بهمین عنوان که بشر است (خواه اینکه آزاد آفریده شده باشد یا نه) باید این آزادی را داشته باشد، و کسی این حق را نباید از او سلب کند. اما در مسئله تساوی مردمان، دموکرات میگوید تمام افراد بشر از حیث حقوق و امتیازات باید متساوی باشند. مثلاً هر انسانی حق دارد که همه استعدادها و قابلیت های خود را پیورراند و بسط بدهد و خود را بدرجه و مرتبه ای که لیاقت آن را دارد برساند، حق این را دارد که در هر جامعه و قومی که هست از معرفت و علم و فرهنگ موروثی آن قوم بقدری که میتواند بهره ور شود، حق این را دارد که تربیت و تعلیم بیابد، و وظیفه دولتست که مواظبت کند که هر انسانی باین حق خود برسد. دموکرات میگوید تمامی افراد جامعه در این حقوق متساوی اند، و معنی اینکه افراد بشر از حیث حقوق متساوی اند اینست که تمامی آنها باید بالتساوی مجال و فرصت و وسیله پیش رفتن داده شود، نه اینکه یکی بواسطه ثروت و نفوذ کسان و دوستانش پیش برود، و دیگری بواسطه فقر و بی اعتنائی کسانش، و بواسطه غفلت و اهمال حکومت مملکتش از توسعه استعداد خود و از کسب تربیت و تعلیمی که ممد پیشرفت او باشد بازماند.

متجاوز از یکصد و شصت سالست که این دواصل عمده یعنی حریت و مساوات مبنای

اساسی دموکراسی شده است و دموکراتهای عالم بخاطر تحصیل این دو حق جنگها کرده و کوششها نموده اند. امروزه، چنانکه عرض کردم، دیگر کسی نمیگوید (یا کم کسی میگوید) که همه مردم متساوی آفریده شده اند، ولی آن روزی که این کلام شعار آزادی خواهان شد بسیار بجا بود و مفید فواید زیادی شد. در باب مفهوم معنایی که کلمات آزادی و برابری امروزه برای دموکراتهای مغرب زمین در بردارد بعد از این بحث خواهیم کرد، علی العجانه میخواستیم ببینیم چه شد که توجه بشر به لزوم آزادی سیاسی معطوف شد و در عرض این صد و هفتاد ساله اخیر چه نوع افکار و آرائی در این باب اظهار شده است.

يك نفر از مورخین بزرگ انگلیسی موسوم به لرد آکتن که تا ۱۹۰۲ استاد تاریخ در کیمبریج بود عبارتی گفته که جزء کلمات قصار و حکم و امثال سایر شده است: **قدرت بفساد می انجامد و قدرت مطلق بفساد مطلق می انجامد.** مدتها قبل از ویلیام بیت سیاستمدار انگلیسی گفته بود: قدرت بی حد و حصر صاحب قدرت را فاسد میسازد. بازقرنها قبل از صاحب کلیله و دمنه گفته بود: هر که دست خویش مطلق دید دل بر خلق عالم کز کند. صفحات تاریخ هر يك از اقوام و ملل را که ببینید براهین و دلایل بیشمار بر صحت این گفتار بدست می آورید، و هیچ مقتدر مطلق را نمی یابید که کارش بفساد مطلق نکشیده باشد، و مستبد برأی و دیکتاتور در هر عهده که بوده و هر قدر هم بزرگ و نکو نام که بوده است بد بوده است. علتش هم واضح است: طبیعت انسانی تحمل این را ندارد که بر تمنای نفس خود مهار بزند، و اگر قدرت بدست آورد کسی یا کسانی نبودند که مانع از سوء استعمال قدرتش بشوند هر قتل و جریمه و گناهی را که ممد مقاصدش باشد مرتکب خواهد شد. و باین جهت حکما و فلاسفه دموکرات مسلک معتقد شده اند که طبیعت و خصلت انسانی را هیچ چیزی با اندازه اقتدار مطلق بی مؤاخذه و بی مسؤولیت فاسد نمی کند. اگر معلمی در مدرسه اش بر سر شاگردان تسلطی داشته باشد و از مؤاخذه و عزل ترسد، یا به صاحب منصبی حکومت نظامی ولایتی را بدهند و دست او را باز بگذارند که هر چه می خواهد بکند، یا اختیار عده ای کارگرا بعهده يك مباشر شلاق بدست بگذارند، هر کدام اینها در حوزه قدرت خود

عظایر همان کلاهائی را خواهد کرد که قلدرباشی میکرد.

تصور نکنید که چون فلان آقا را ما سئالهاست می‌شناسیم. و میدانیم که بیک مورچه آزارش نمیرسد، و اگر بیک گنجشک را پیش او سر بزنند ضعف میکند، و نیتی جز خیر و خوشی و سعادت بشر ندارد، مختار مطلق کردن او هیچ ضرر و خطر ندارد.

اگر آزادی خواه‌ترین و بشر دوست‌ترین و دموکرات‌منش‌ترین و بی‌آزارترین مردم را بیاورند او را مختار مطلق یک ده دوست نفری بکنند و بدانند که تا زنده‌است کسی از او بازخواست نخواهد کرد و برای او مجازات و حبسی در کار نخواهد بود، فوراً تغییر ماهیت خواهد داد. ممکنست که بدو خودش هم هیچ قصد و نیتی جز خیر رساندن بآن دو دست نفر را نداشته باشد، و قوانینی برای ادارهٔ امور آنها وضع کند که باعتبار خودش بهترین قوانین باشد، اما بمجردی که دید مردم بدستور او عمل نمی‌کنند بنا را بزور گفتن و آزار کردن مخالفین خود میگذارد و آنها را حق ناشناس و مخالف سعادت جامعه و عاصی میخواند و بدل به دیومهیب خود سری میشود که میخواهد ارادهٔ خود را باسم قانون بر مردم تحمیل کند بدون اینکه خود او از همان قانون اطاعت نماید.

پس چاره اینست که قدرت بی‌حد و دور از بازخواست باحدی داده نشود، و کسانی مسؤول و متعهد وضع قوانین بشوند که خودشان نیز مشمول آن قوانین باشند، و کسانی که مشمول قوانین میشوند حق تغییر و تبدیل آن قوانین را داشته باشند و بتوانند عدم رضایت و مخالفت خود را علناً اظهار بدارند و اعمال واضعین و مجریان قوانین را با آزادی هر چه تمامتر، کتباً و شفاهاً، انتقاد کنند. و کسانی که زمام قدرت را بدست میگیرند بر حسب رأی آزادانهٔ جامعه انتخاب شده باشند و مدت زمامداری‌شان محدود باشد و جامعه حق کشیدن و مؤاخذه از آنها را داشته باشد.

اینهاست اصول عمدهٔ طریقهٔ حکومت دموکراسی که در این دو قرن اخیر در مغرب‌زمین مورد قبول عموم شده است و بتدریج اساس آن استحکام یافته است. ولی باید دانست که پادشاهان و از باب قدرت بمیل و رغبت این ترتیب را پیش پای ملت خود نگذاشتند، اقوام و ملل آن را بشورش و انقلاب بدست آوردند و جتاران و درازدستان را بزور از میان برداشتند. و هیچ تعجب نباید کرد که این شورش ابتدا در خاک فرانسه

بوقوع پیوست؛ آخر فرانسویها با اینکه در قرن هجدهم پیشوای تمدن مغرب‌زمین و دنداز حیث وضع حکومت از کلیه اقوام دیگر اروپا بیشتر در سستی و زحمت بودند، و طبقه متوسط سکنه پاریس که مردمی جدی و فعال و با هوش بودند و سالهای متمادی زاشترک در امر حکومت و اداره امور خود محروم مانده بودند برای تغییر اوضاع چاره‌ای جز طرح کردن شورش و برپا کردن انقلاب ندیدند.

مؤسین انقلاب فرانسه و متفکرین آنها معتقد بودند که انسان بعضی حقوق طبیعی دارد که با آنها آفریده یا متولد شده است، و در حقیقت جامعه‌های بشری برای اینست که این حقوق طبیعی بشر یا قوانین طبیعی مربوط بانسان را محفوظ بدارد. در آن زمان کسانی که در انگلستان متصدی امر حکومت بودند خلاف مصلحت خود میدیدند که چنین سخنانی رواج یابد و قبول عامه حاصل کند، زیرا که این اظهارات باعث شده بود که ایالات امریکای شمالی از اطاعت دولت انگلیس خارج شود. یکی از خطبای بزرگ و سیاستمداران مشهور انگلستان موسوم به ادمند بُرک (E. Burke) که دم از فلسفه دانی و معرفت به فن سیاست مُدن میزد در ۱۷۹۰ کتابی نوشت در موضوع انقلاب فرانسه، و با اساس آن انقلاب بشدت هر چه تمامتر مخالفت کرد و آن را ناشی از خدا ناشناسی معرفی نمود. جواب این اظهارات او را يك نفر انگلیسی دیگر داد که در تاریخ رشد سیاسی بشر و تحصیل حقوق انسانی و کسب آزادی سیاسی زنده جاوید شده است. این شخص طاماس پین (T. Paine) بود که از انگلستان با امریکا مهاجرت کرده بود، و در سیاست داخل شده بود. طاماس پین جزء فلاسفه سیاسی و مصنفین مشهور محسوب میشود، و در ۱۷۷۶ رساله‌ای منتشر کرده اهل امریکای شمالی را تحریض باین نمود که استقلال خود را از انگلستان اعلام دارند، و این رساله او تأثیر عظیمی در خاطر امریکائیها کرد و شورش امریکائیها تا حد زیادی مرهون این رساله و سایر تحریرات او بود. دوازده سال بعد بانگلیس مراجعت کرد و بواسطه شوق و علاقه‌ای که نسبت بانقلاب فرانسه ابراز داشت، و بواسطه اینکه مردم انگلستان را تشویق به برانداختن اساس سلطنت و تأسیس جمهوریت میکرد مورد غضب اولیای حکومت انگلیس شد و ناچار پناه بخاک فرانسه برد.

طاماس پین در جواب اعتراضاتی که ادmond بُرك بانقلاب فرانسه کرده بود کتابی نوشت در تحت عنوان **حقوق بشر**. در جلد اول این کتاب اصرار میورزد که اولاً هیچ نسلی حق ندارد طرز حکومتی بر نسلهای آینده تحمیل کند که لایتغیر باشد، باین معنی که مردم هر دوره ای محققند برای اداره امور خود قوانینی وضع کنند مخالف با قوانین سابقه، و ملزم نیستند که قوانین موضوعه قدیم را محترم بدارند؛ ثانیاً قوانین اساسی هر مملکتی عبارت است از آنچه مردم آن مملکت که حاکم و مختار اداره امور خود هستند وضع کرده باشند، و اگر چنین قوانینی وضع و تحریر نشده باشد حکومت بصورت استبداد و جباری درمی آید. بنابراین شورش اهل فرانسه بجای مستحسن بود زیرا که میخواستند خود را از قید استبداد رهائی دهند، و انجمن ملی فرانسویها **اعلامیه حقوق بشر** را وضع و منتشر کرد، و انقلابیون آن را اساس و مبنای طرز حکومت خود قرار دادند. در جلد دوم کتاب خود طاماس پین اصول و مبانی قوانین اساسی فرانسه و ایالات متحده امریکارا با تأسیسات حکومتی انگلستان میسنجد، و رجحان آنها را بر وضع اداره امور انگلیس روشن میسازد، و اصول و قواعدی بجهت بهبود اوضاع و احوال اروپا و مخصوصاً انگلستان پیشنهاد می کند. مهم ترین اصول پیشنهادی او اجمالاً از این قرار است که: باید مالیات مملکت و مخارج اداره حکومت را بسیار تنزل داد؛ برای کسانی که بسن پیری میرسند و بیکاره میشوند و از خود ثروتی ندارند وسیله معاش و مایه استراحت ترتیب داد؛ برای کسانی که عده اطفالشان از میزان یکی دو تا بیشتر میشود مدد معاشی مقرر کرد؛ برای بچه های فقرا و مردم کم بضاعت وسیله تحصیل فراهم آورد تا از تعلیم و تربیت بی بهره نمانند؛ برای مادران باردار، و خرج کفن و دفن مردم بی بضاعت از خزانه دولت پولی پرداخت؛ مالیات بر عایدات را طوری بست که هر قدر ثروت و عایدی شخص بیشتر باشد بیشتر مالیات بپردازد؛ و دول عالم بایکدیگر عهد و پیمانی ببندند که بموجب آن تهیه اسلحه جنگ محدود بمقدار معینی شود. وقتی که انسان متوجه میشود که طاماس پین این پیشنهادها را صدو شصت سال پیش ازین کرده است که هنوز کسی فکر آنها را نکرده بود و حالا غالب این مطالب جزء قوانین و رسوم عادی هر مملکت

متنبی شده است بی اختیار به نظر نقیب و دیگر بلطند و دوران پیشی او تصحیح میکنند .
 از این اصول آنچه فعلاً بموضوع بحث ما مربوط است همان است که قوانین
 هر مملکتی را مردم خود آن مملکت باید بقناسب احوال خود وضع کنند و هیچ نسلی
 نمیتواند حق وضع قانون را از مردم نسل بعد سلب کند . اساس افکار و آراء سیاسی
 او همان عبارتیست که بعنوان حقوق بشر در اعلامیه انجمن ملی فرانسه ، و قبل از آن
 هم در اعلامیه استقلال امریکا آمده بود ، و چنانکه گفتیم آن دو اعلامیه از تحریرات
 خود طاماس پین آتب خورده بود . اهم حقوق طبیعی بشر که در اعلامیه انجمن ملی
 فرانسه بیان شده است اینست که « بنی آدم از حیث حقوق متساوی بدنیا می آیند و
 متساوی میمانند ؛ امتیازاتی که در هر جامعه ای باشخاص اعطا میشود باید منحصرأ
 مبنی بر خیری باشد که از آنها بعموم عاید میگردد ؛ قانون عبارتست از بیان اراده و
 مشیت عموم ، و هر يك از افراد جامعه محق است که شخصاً یا بتوسط وکیل و نماینده اش
 در تدوین قانون شریك و سهمی باشد ؛ و جامعه حق دارد که اعمال هر يك از متصدیان
 امور عامه را مورد بازخواست قرار داده از آنها حساب بکشد » .

پین میگوید که « مقصد غائی از کلیه جماعات سیاسی اینست که حقوق طبیعی
 و غیر قابل فسخ بنی آدم محفوظ بماند ، و این حقوق عبارتست از آزادی ، تملک ،
 و مقاومت در قبال تعدی » و آزادی را چنین تعریف میکند که « هر کسی اقتدار
 و اختیار این را دارد که آنچه را که بدیگری آزار و ضرری نمیرساند بکند ، و مردم
 هیچ دوره ای نمیتوانند اخلاف خود را ملزم بر رعایت قراردادی بنمایند که خودشان
 بسته اند ، بلکه در هر دوره و عهده مردم باید در همه امور مثل اسلاف خود آزاد و
 مختار باشند . انسان مالک رقاب بازمندگان خود و نسلهای آینده بشر نیست . قوانینی
 که در يك دوره وضع شده است ممکن هست که تا چند نسل بعد هم بقوت خود باقی
 بماند و مجری شود . و عاده هم بقوت خود باقی میماند ، ولی این قوت قانون از اینجا
 ناشی میشود که مردم ادوار بعد به بقای آن رضایت میدهند ، ولی اگر مردمی که
 امروز زیست میکنند به قانونی و قراردادی که پدران واجداد آنها وضع کرده بسته اند
 راضی نباشند حق فسخ و الغای آن را دارند . »